

...تنی به سرزمین پدری بازمی‌گردد با اجتماعی آشفته، محروم و خشمگین روبه‌رو می‌شود و دولتی کاملاً خودمختار و فاعل ما پشاه، که نه تنها به مسالهی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌الملل، بلکه به قوانین و مقررات و قول و قرارها و عهد و پیمان‌های مصوب خود نیز کم‌ترین پایبندی و اعتنائی نشان نمی‌دهد. پیامد این‌گونه کشورداری بدون تقید به قانون، بدون بازخواست و حساب پس دادن به نهاد و مرجعی صاحب صلاحیت چه خواهد بود؟ جز استحکام هرچه بیش‌تر حاکمیت مطلق زور و استبداد؟ و اشاعه‌ی ظلم، جور، فقر و فساد و نگون‌بختی اجتماعی:

وز چیست کزین سفلگان دون

سعی و عمل خلق بر هب‌است

و اندر افسق روشن وطن

این تیرگی امروز از کجاست...

یا این همه آشوب و کین و جنگ

از چیست در این مملکت بی‌است...

مشتی همه مشغول غارت‌اند

خلقی همه بی‌کار و بی‌نواست

بس خواجه که محتاج نان شب

بس سفله که سیر و پراشته‌است

(از قصیده‌ی چهارم)

به دنبال مسندنشینی ناشایسته‌سالاران، سررشته‌ی کارهای

بزرگ در دست خردان و ناهلان می‌افتد. اما خردمندان با کفایت و

تدبیر در کار سامان‌دادن به کشور، رانده از شهر و دیار مألوف به

سرزمین غربت کوچ می‌کنند:

آزاده گرفتار و دردمند

[خر بنده] ز عیم است و کدخدانست

(از قصیده‌ی چهارم)

در فضایی که «سنگ بسته است و سگ رها»، دکتر امین با

کوله‌باری آموخته و اندوخته از دانش، فلسفه و تجربه و یختگی،

حاصل از سی سال سیر آفاق و انفس به زادگاه خود باز آمده است تا

تشنگان معرفت و بینش امروزین را خردمندی و جهان‌بینی بیاموزد

که شوربختانه در نخستین گام، گرمه و گشتی و شحنه‌ی متولی

دانشگاه و محتسب‌جاخوش کرده در مسند استاد و فیلسوف و مورخ

و ادیب و محقق و منتقد و جامعه‌شناس و... بی‌هیچ توجه به

کارنامه‌ی علمی او، و آن همه مدارک معتبر و انبوه تألیف و تحقیق

و ترجمه و سابقه‌ی تدریس در دانشگاه‌های اروپا، دست رد به

سینه‌اش می‌نهند و از حقی مسلم - تدریس علم حقوق - بازش می‌دارند هرچند شورای دانشکده‌ی حقوق دانشگاه علامه طباطبایی با آغوش باز و حرمت بسیار تصویب و تأیید کرده باشد که: «استخدام جناب آقای پروفیسور امین موجب افتخار گروه، دانشکده و دانشگاه خواهد بود.»^{۱۱}

و او سرخورده و دل‌آزرده از این:

میهمان‌خانه‌ی مهمان‌کش روزش تاریک

که به جان هم نشناخته انداخته است

چند تن خواب آلود

چند تن ناهموار / چند تن ناهشیار^{۱۲}

این‌بار به سراغ مطبوعات می‌رود، ماهنامه‌ی حافظ درمی‌آورد و

در چند شماره‌ی نخست، مورد عنایت اهالی قلم و دانشوران و

مخاطبان پرشمار قرار می‌گیرد، اما مأموران فرهنگ‌ستیز این را هم

بر نمی‌تابند و بدون درنگ حافظ‌اش را چون گوسفند قربانی در پی

بت معبد تعصب و جهل و کوردلی خویش سر می‌برند.

وقتی انسانی تحصیل‌کرده و خردمند به فرهیختگی استاد

حسن امین، جامعه‌گرا و دوستدار وطن، عاشق بیداری و آگاهی

توده‌های رنج‌دیده و مشتاق پیشرفت کشور، فاقد صلاحیت

تشخیص داده می‌شود، آن هم از طرف تنی چند به راستی خود

ناصالح، که به قول حافظ:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خرف می‌شکند باز ارش

به کدام دادگاه و داور؟! کدام مرجع و ملجأ باید شکایت برد؟! باید

به مرداب یأس و نومیدی و هیچی و پوچی و پذیرفتن شکست و

سقوط در غلتید؟! یا از بارگاه پرشکوه هنر همت طلبید تا نفس در

نفس نی هفت‌بندش گدازه‌های آتش دل و اندوه روزگاران را زار

نالید و باز گفت؟! چنان که ناصر خسرو، مسعود سعد، خاقانی و

مهدی اخوان ثالث از جهل‌انای وطن و بیداد‌عمله‌ی جور شکوه‌ها

سر داده‌اند.

بنابر آنچه گذشت شعر امین بازتاب و پژواک بیداد و

ناجوانمردی کسانی است که در مقام مدیر و مسؤول امور فرهنگی

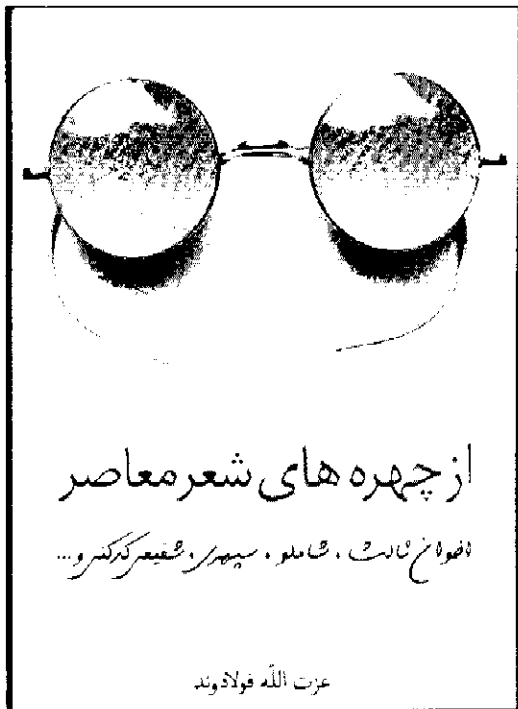
و دانشگاهی این آب و خاک بر او روا داشته‌اند:

به خون دل دهم این نامه نشر و از پی آن

ز سینه خون دلم صبح و شام در لگن است

گه از شماتت دشمن، گه از شکایت دوست

به بس بهانه مرا رنجه سخت جان و تن است



از چهره های شعر معاصر

نصوح خان، شامی، سیمین، طغیور، کرکس و...

عزت الله فولادوند

ترسم خدا نخواسته هم چون منت کنند
 چون من فدایی وطن و میهننت کنند
 (غزل ششم، درس وطن پرستی)

ای دست ظلم و دمب فساد شما بلند
 ایام جورستان چو شب تار ما بلند
 ترسم که سیل اشک یتیمان بی پدر
 یکجا کند عمارت ظلم شما بلند
 (غزل نوزدهم، کاخ ظلم)

مجیز شاه نگفتم، مجیز ملّا نیز
 به غیر حق ننویسم سخن به دفتر خویش
 (غزل شانزدهم، سوار)

این قوم که دشمن حقوق بشنند
 با نوع بشر دشمن و خواهان شنند
 از حرف حساب و حرف حق می رنجند
 آماده‌ی دشنام و دروغ و تشرند
 (رباعی ۲۰۷، حقوق بشر)

یکبار دگر، وطن پر از غوغا شد
 جولانگه این مبارزالدین ها شد
 من حافظم و شاه شجاعام قلم است
 کاین میکده‌ی بسته به دستم وا شد
 (رباعی ۲۱۱، شاه شجاع قلم)

ز بیم شحنه قلم در کفم حیاری ماند
 که هر چه بر قلم آرم، ملاحم و فتن است...
 (از قصیده‌ی بیست و هفتم)

امین در «سخن پایانی» کتاب نیز یادآور می‌شود: «در چنین
 ایامی بود که من به شعر پناه آوردم و ضمن اعتراض به این
 حرکتهای غیرقانونی و خلاف حقوق بشر، درد دل‌هایم را اکثر در
 قالب قصیده و رباعی بر زبان آوردم که قسمت اعظم کتاب حاضر را
 در برمی‌گیرند.»^{۱۳}

شکسته کلک من از دست زورمندان بود
 که مزد مردم آزاده، بند و زندان بود
 به «بازرسی» ام احضار کرد شحنه و گفت
 که طبع «حافظ» جرم است و بر تو تاوان بود...
 (قصیده‌ی هیجدهم)

ز حال و روز پریشیده‌ی وطن، چه نویسم؟...
 ز نکته‌یی که عیان است بر تو، من چه نویسم؟
 به شحنه‌یی که شعورش نمی‌رسد به شعیری
 ز شعر و شاعر و فرهنگ و فهم و فن چه نویسم؟
 ز خائنان وطن، دشمنان مادر میهن
 من امین وطن خواه موتمن چه نویسم؟
 (قصیده‌ی چهاردهم)

گرچه محروم از حقوق خود در این کشور منم
 هم چنان ایرانی حق جوی حق باور منم
 نابادرها اگر بر من ستم‌ها می‌کنند
 عاشق مام وطن، فرزندان این مادر منم...
 (قصیده‌ی یازدهم)

قلم به نام بلندت قسم به آزادی
 تو را رها نکنم تا رسم به آزادی
 قلم همیشه علمدار راه راست تویی
 ز منم به راه تو هر دم قدم به آزادی
 (غزل سوم، آزادی)

او در کار مبارزه با ستم و ستمگران به سبب عریانی و صراحت و
 گداختگی بیان راهی را در پیش گرفته است که زنده‌نامان میرزاده‌ی
 عشقی، سید اشرف‌الدین حسینی و فرخی بزدی پیموده‌اند.
 بکش جلاد من از عشق ایران زنده‌تر گردم
 برم با خود به گور افسوس اما نکته‌دانی را
 (غزل چهارم، مهجوران عشق)

گرگان گرسنه از وطن سیر شدند

چندان خوردند تا گلوگیر شدند

چون تیغ قلم کشید امین، ترسیدند

روبه صفتانه خائف از شیر شدند

(رباعی ۲۲۷، شیر و روپاه)

جان کلام آن که، امین سر به دار، با فرّ فریدونی و شاه شجاع

قلمش دانسته و آگاه به اراده‌ی استوار خویش سینه بر سینه با دولتی

می‌جنگد، متعصب و مغرور و بی‌رحم و جاهل، دشمن دانایی و خرد

و فرزانی و عدالت، مخالف سرسخت هر مکتب و شریعت و آئین

فلسفی و اعتقادی و اجتماعی که مستقل از مذهب مختار او به

وظیفه‌ی انسانی، قومی و ملی خود عمل می‌کند، دولتی که به حذف

و نابودی کسانی می‌پردازد که نه چنان می‌اندیشند که گردانندگان و

کارگزاران و وابستگان او می‌اندیشند.

در دست گرفته تیغ کین زنگی مست

بر کشتن ما اهل قلم آخته دست

بشکست مرا جام ولی غافل بود

خود را بشکست هر که ما را بشکست

(رباعی ۲۸۳، زنگی مست)

... بر رودخانه‌ی کشتی می‌راند که سرچشمه‌ی دورش به

چهارده قرن پیش - یورش عرب - و سرچشمه‌ی نزدیکش به

جنبش مشروطیت و نزدیک‌ترینش به سقوط دکتر محمد مصدق

- سال ۳۲ - باز می‌گردد.

... اما با دریغ تمام «دیدیم و دیدند»: «خود غلط بود آن چه ما

پنداشتیم» از آن روی که: «در جبین این کشتی نور رستگاری

نیست»

... به قصد ریشه‌کندن و سوزندان تناور درخت زبان و فرهنگ

و تاریخ این کهن بوم و بر که به روایت کند و کاو در «غار کمر بند»

بهشهر، ۹۶۰۰ سال، به حکایت شهر سوخته ۵۰۰۰ سال و به تحقیق

پژوهشگران تاریخ ۲۵۰۰ سال پیشینه‌ی دامداری و کشاورزی و

شهرنشینی و ابزارسازی دارد، و منشور حقوق بشر و

آزادی‌خواهی‌اش بر تالار سازمان ملل حرمت بزرگان و حیرت

جهانیان را برانگیخته است...

در شرایطی تا بدین حد پرمخاطره و فاجعه‌بار و فتنه‌انگیز، امین

خودش را یکه و تنها می‌بیند در محاصره‌ی ... ایجاد کنند تا به

سوی عدالت، آزادی، عشق و آرزومندی و فردای بهتر با نگاهی

حسرت‌آلود فریادی برآورند.

ولی به قول آن عزیز: «... بده ... بدبید ... ره هر پیک و پیغام

و خبر بسته است.

نه تنها بال و پر، بال نظر بسته است.

فقس تنگ است و در بسته است...»^{۱۵}

همه‌ی راه‌های تغییر... را مسدود کرده‌اند، نه رخصت سخن

گفتن و ...

نه دست رزم و نه پای گریز مانده مرا

وگر گریزم، دیگر چه چیز مانده مرا؟

در این شبانه که آبستن بسی خطر است

به بوی صبح هوای ستیز مانده مرا

از این قبیله‌ی غالب که ننگشان کم باد

شکایتی ست که تا رستخیز مانده مرا

... امین ز مرگ به دل هیچ ترس ره ندهم

که بعد من سخن مشک بیز مانده مرا

(غزل بنجاه و نهم، پای گریز)

بشکست قلم شحنه‌ام از جهل و ستم

جهل است و ستم، شکستن لوح و قلم

بسته است خدا رگ وجودم به قلم

من، بی‌قلم! ای خدای عالم! چه کنم؟

(رباعی ۲۱۶، بی‌قلم چه کنم؟)

اصلاح این مفساد اگر خواست مصلحی

شایسته‌ی عقوبت و شایان کیفر است

هرکس که دم زند ز حقوق بشر چو من

خونش، حلال، مال، هدر، بخت، چنبر است

... آزادی قلم طلبد گر کسی چو من

از هر طرف، حواله‌ی او نیش و نشتر است...

(از قصیده‌ی پنجم)

امین مانند هر روشنفکر متعهد و مسوول نسبت به رویدادهای

و ماجراهای خوب و بد جامعه‌ی پیرامون خود حساس است و

دلسوز. در این سال‌ها، روز و شب در معرض رگبارهایی قرار دارد، از

قبیل قانون‌شکنی، بی‌عدالتی، تعدی، تجاوز به حقوق اجتماعی و

فردی و سیاسی شهروندان. او به سبب روحیه‌ی حق‌طلب و

واقع‌بین و شخصیت جسور، آزاده و انعطاف‌ناپذیر، نمی‌تواند این

بیدادها، مصایب و گرفتاری‌های روزافزون را ببیند و دم فرو بندد.

ورود هر مطلب و موضوع خام به ذهنیت و دنیای درین هنرمند تا صبرورت آن به صورت اثری هنری با کمی مسامحه به چرخه‌یی شباهت دارد که شراب از لحظه‌ی آمدن به سیوی خم‌خانه تا رسیدن به مرحله‌ی زلالی و سرخی و سکر شراب به خود دیده است:

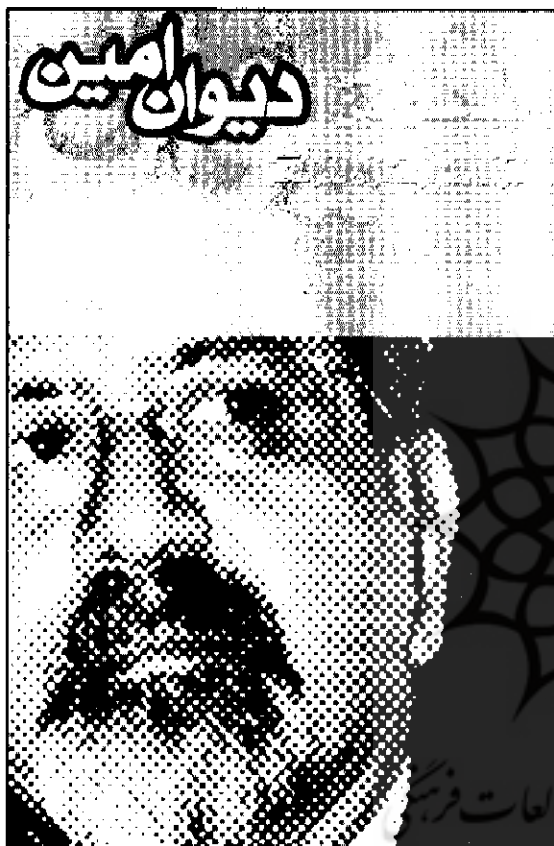
سحرگه رهروی در سرزمینی

همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آن‌گه شود صاف

که در شیشه بماند اربعینی

(حافظ)



در تایید این نظر دیگر نیازی به توضیح و ذکر شاهد و مثال نیست، از آن روی که پروفیسور امین که در کار انتقاد و اعتراض دوست از دشمن و موافق از مخالف و خویش از بیگانه باز نمی‌شناسد چنان‌که شیوه‌ی شجاعانه‌ی اوست، به صراحت تمام، نقد دیوان خود را به محک می‌زند و عیار می‌گیرد:

«در خاتمه واجب می‌دانم که از خوانندگان این دیوان، اولاً، از جهت طغیان قلم خویش چه در این پیشگفتار و چه در حماسیات شخصی و فخریه‌های شاعرانه بوزش بخواهم و بگویم که

واکنش او در مقام یک پژوهشگر مسائل اجتماعی، یک نویسنده و روزنامه‌نگار آگاه و بیدار و موقعیت‌شناس، یک ایرانی وطن‌دوست و دل‌سوز مردم، در پاسخ به مطالب و فجایع پی‌درپی، امری ست کاملاً طبیعی و به حق.

در اوضاعی تا بدین حد هولناک و طاقت‌فرسا، با توجه به وسعت علم و آگاهی او در زمینه‌های گوناگون علوم اجتماعی و برخورداری از نثری بسیار بلیغ و روان و کوبنده و داشتن قلمی توانا و سر به فرمان، می‌تواند در ضرورتی تاریخی سخنگوی شایسته‌ی خواست‌ها و آرزوها و آرمان‌های ملی و قومی و انسانی جامعه باشد و حنجره‌ی رسای اعتراض و انتقاد و مبارزه‌ی طبقات و توده‌های محروم، و در مرحله‌ی دومین مسائل و معضلاتی را پاسخ بگوید و گره بگشاید و راهکار بنماید که از کارکرد نادرست و بدون برنامه‌ی حاکمیت ناشی شده‌اند. اما کو اجازه و ابزار ابلاغ و انتشار؟ و کجاست گوش شنوا؟

به قول شاملو «در این بن‌بست و بیج سرما» امین به ناگزیر، زره جامعه‌ی آهنین و سلاح مجهزتر و مطمئن‌تر و کارزار دیده‌اش را که بارها با آن صف‌شکنی‌ها و قلعه‌گشایی‌ها کرده است، یعنی نثر سخته و سنجیده و دقیق و عمیق و پرمصابت و پیام‌رسان و آگاهی‌بخش و شورش را کنار می‌گذارد و دردمندان به دومین ابزار نبرد - شعر - که هرگز به پای جنگ‌افزار نخستین‌اش نمی‌رسد، دست می‌برد.

در این میدان از او نمی‌شود انتظار معجزه داشت، چرا که او می‌خواهد به پیام‌ها و خبرها و حوادثی در خور و شاعرانه پاسخ بدهد که دمامد به کارگاه احساس و اندیشه و خیال او از بیرون یرتاب می‌شوند و فرصت تأمل و تخیل و تأثیر و تأثر او را می‌گیرند. به قول زنده‌یاد محیط طباطبایی: «شاعری که زبان شاعری را برای اظهار و تبلیغ عقیده‌ی شخصی برگزیده باشد، لطف طبع و قبول سخن وی به پایه‌ی سخنوران دیگر نمی‌رسد؛ هم‌چون ناصرخسرو که در بیانش سحری که در گفتار فردوسی، فرخی یا سنایی موجود است، دیده نمی‌شود.»^{۱۶}

تبدیل هر داده و رسیده از محیط اجتماعی و طبیعی به عنوان ماده‌ی خام به حوزه‌ی خیال و اندیشه‌ی هنرمند، به اثری هنری: شعر، داستان، نقاشی، موسیقی و مجسمه و... نیاز به زمان و تأمل و درونی‌شدن و تخمیر و انفعال عاطفی و تخیلی دارد، هر روز نمی‌توان از چند حادثه و اتفاق و فاجعه چند اثر هنری خلق کرد.

رجزخوانی‌های من در برابر ناقضان حقوق بشر و زورگویان بوده است و نه در برابر دوستان و اهالی علم و ادب؛ ثانیاً، در این دیوان، گاهی به دلیل قلق و اضطراب در قصاید، یا جذبه و حیرت در غزلیات، یا ضرورت گنجاندن اسامی و تواریخ در مثنویات، از قواعد و مبانی شعر کهن تخطی کرده‌ام و شعر دچار شایگان یا ایطاء خفی یا فروافتادن کامل وزن یا لغزش وزنی یا ملودی یا ضعف تألیف و تنافر حروف یا اشتباه نحوی شده است...»^{۱۷}

حضور دلبرانه و مصرّ امین با ماهنامه‌ی خجسته‌اش حافظ، در صحنه‌ی اعتراض به اوضاع پریشان و دردآور کشور، و تشویق جامعه برای حرکت به سوی آفاقی روشن و آینده‌ی دلخواه و آرمانی، سید اشرف‌الدین حسینی با نسیم شمال، و میرزاده‌ی عشقی را با قرن بیستم و فرخی یزدی را با روزنامه‌ی طوفان‌اش به یاد می‌آورد.

وجود او در حلقه‌ی پژوهشگران و دانشگاهیان، تلاش او در جمع روزنامه‌نگاران و منتقدان و مبارزان و دوستداران آزادی و آبادی ایران سرفراز، غنیمتی است مبارک. امین را نیاز داریم، قدر بشناسیم و گرامی بداریم. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- دیوان امین، سید حسن امین، انتشارات دایرةالمعارف ایران‌شناس، ۱۳۸۷، ص ۱۸
- ۲- معیارالاشعار، نصیرالدین طوسی، با تصحیح و اهتمام دکتر جلیل تجلیل، نشر جامی، ۱۳۶۹، ص ۲۱
- ۳- همان، نصیرالدین، ص ۲۲
- ۴- پیشین، دیوان امین، ص ۱۸
- ۵- المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس‌الدین محمد بن قیس رازی، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی و مقابله‌ی مدرس رضوی،

- ۶- کتاب‌فروشی تهران، ص ۱۹۶
- ۶- جامعه‌شناسی هنر، امیرحسین آریان‌پور، انجمن کتاب دانشکده‌های هنرهای زیبا، ص ۲۶
- ۷- هشت کتاب، سهراب سپهری، کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۶۳، ص ۴۰۳
- ۸- پیشین، جامعه‌شناسی هنر، ص ۳۱
- ۹- ادبیات چیست؟، ژان پل سارتر، ترجمه‌ی ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، زمان، ۱۳۶۳، ص ۱۶
- ۱۰- پیشین، دیوان امین، ص ۱۹
- ۱۱- ماهنامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۳۳ (مرداد ۱۳۸۵)، ص ۹۹
- ۱۲- برگزیده‌ی اشعار نیما یوشیج، کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۲، برف، ص ۴۳
- ۱۳- پیشین، دیوان امین، ص ۴۰
- ۱۴- ابدیت ایران از دیدی‌ی خاورشناسان، سید تقی نصر، ۱۳۵۰، تهران، اداره کل نگارش، ص ۴۶
- ۱۵- زمستان، مهدی اخوان ثالث، مروارید، چاپ هشتم، آواز
- ۱۶- محیط طباطبایی، سید محمد، «عقیده‌ی دینی فردوسی»، نامه‌ی انجمن، ش ۲۹، ص ۳۲
- ۱۷- پیشین، دیوان امین، ص ۴۰



خط از کامل قلی‌پور

شعر حقوق بشر از: سیدحسن امین

معیار شناخت غزل‌های مشکوک حافظ

پرویز خائفی - شیراز

غزل‌ها، زاینده‌ی همین شیوه‌ی تفکر و نبوغ خاص او بوده است. در دیوان علامه قزوینی به ناگزیر چندین غزل با قوافی مهجور و دور از ذهن آمده است، از آن جمله خ در غزل تقنی:

دل من در هوای روی فرخ بود آشفته هم چون موی فرخ
که از طرفی هم شان نزول آن مشخص است و هم بیان ناستواری ندارد یا قافیه‌ی ج در این غزل:

تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج

سزد اگر مه دلبران دهندت باج

یا دیگر غزل‌ها با واژگان الغیث، فراق، شعاع و ردیف شمع که هر یک به تناسب دشواری حافظ نیز نگذاشته کل غزل مفاهیمی کم‌مایه پیدا کند. به خصوص در غزل شمع که یکی از غزل‌های معروف و استوار حافظ است. گرچه شادروان فرزند آن را منتسب می‌دانست.

اما سخن ما درباره‌ی غزل‌هایی است که بدون تردید به علت بهره‌گیری از مفاهیم بی‌مایه و ترکیب‌های دور از تفکر حافظ مشخص است که از حافظ نیست و در چندین دیوان از جمله قدسی و حتی چاپ‌های نخستین شادروان پُرمان برای تنظیم حروف فارسی در سیر غزل‌ها تعداد زیادی غزل مخدوش و حتی دور از ذهنیت فکری حافظ و دیوان او را تا ۷۰۰ غزل به چاپ رسانده است. بگذریم که غزل‌های الحاقی با قوافی عادی هم در دیوان به تصحیح قدسی بسیار است و هر کس که با شعر فارسی مختصر آشنایی داشته باشد، به جنبه‌ی انتسابی و مجعول بودن آن‌ها توجه خواهد داشت. در دیوان قدسی در قسمت اول کتاب به چنین غزل‌ها برمی‌خوریم:

لطف باشد گر بیوشی از گداها روت را

تا به کام دل ببیند دیده‌ی ما روت را

تا آخر غزل که ۶ بیت است واژه‌ی ماروت را با صنعت ترکیب

□ کاربرد قافیه‌ها، اصلی‌ترین معیار برای شناخت بسیاری از غزل‌های مجعول، مشکوک، منسوب و... در نسخه‌های مختلف و مکتوب دیوان حافظ تواند بود.

روانش شاد علامه‌ی بزرگوار محمد قزوینی که دانش و ذوق و تلاش و از همه مهم‌تر شکیب را ره‌توشه‌ی چاپ دیوان حافظ کرد و ماخذی منفتح برای دوستداران حافظ آراست. چه بسا اگر او چنین نکرده بود، امروز دیوان‌هایی که تنها وجود آرایه‌ی در کتابخانه‌ها دارند، با حدود ۷۰۰ و گاه بیش‌تر غزل منسوب به حافظ، در دست مردم بود و غزل‌های سست و عامه‌پسند آن‌ها به نام حافظ مهر تأیید یافته بود و جنبه‌ی افواهی پیدا کرده بود.

درست است که آشنایان به زبان و بیان حافظ، سره را از ناسره می‌شناسند اما غربال کردن دقیق و منطقی و مقطعی علامه قزوینی گاه تا ۳۰۰ غزل را فاقد ارزش دانسته و مهر باطل بر آن‌ها زده است. به هر روی، امروز چنان است که مثلاً در دیوان حافظ به تصحیح شادروان قدسی که حدود همان تعداد ذکر شده اضافه دارد جز خواص و آشنایان حافظ‌شناس دیگران می‌خوانند و تقال می‌گیرند و چه بسا تعریف و تأیید می‌کنند اما اگر از معیارهای لازم تنها به نوع کاربرد قوافی توجه کنیم، کافی است بی‌هیچ تردید همه را از دیوان حافظ جaro کنیم. شیوه‌ی کار حافظ قافیه‌سازی و قافیه‌پردازی نبوده است اما بسیاری از کاتبان و حتی بعدها تصحیح‌کنندگان بر این عقیده بوده‌اند که دیوانی کامل است که غزل‌های آن را از الف یا یاء داشته باشد و این عقیده‌ی باطل یکی از عوامل ازدیاد بی‌روبه‌ی غزل در دیوان حافظ است. اینان فراموش کرده‌اند که حافظ یکی از استثناهای زمانه بوده و هرگز برای تنظیم دیوان هنرنمایی، از قوافی بی‌مورد و دور از ذوق و فطرت بهره نبرده و نظم دیوان را براساس قافیه قرار نداده است. هجوم اندیشه‌های عظیم مجال تقنن به او نداده است. لذا کاربرد افعال در پایان بیش‌تر

چندین بار قافیه کرده است که کار یک شاعر معمولی هم نیست. حافظ چند غزل کامل و بلند با قافیه «س» دارد که همه خوانده‌اند و شهرت بسیار دارد، اما جامع دیوان قدسی جناب قدسی قدس سره، تاب نیاورداند و معلوم نیست چندین غزل بی‌مایه و سست در این قسمت با قافیه‌هایی چون عدس و پیش و پس و فرس و غیره را از کدام ماخذ یافته‌اند که به دیوان قطور خویش افزوده‌اند:

در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست کس
هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس
یار گندمگون ما گر میل کردی نیم‌جو
هر دو عالم پیش چشم ما نمودی یک عدس
حافظا! این ره به پای لاشه‌ی لنگ تو نیست
بعد از این بنشین که گردی برنخیزد زین فرس
در غزل معروف «هزار شکر که دیدم به کام خویش باز»،
مطلعی آمده که به راستی هیچ اهل ادبی جعلی‌بودن آن را نفی
نمی‌کند:

به راه می‌کده عشاق راست در تک و تاز
همان نیاز که حجاج را به راه حجاز
و شگفتا گاه چون واژگانی برای قافیه نظیر و نوع برای تکرار
نداشته است، با زبردستی آن را تبدیل به ردیف کرده و حداقل ۶ یا
۷ بیت سر هم‌بندی کرده است از جمله این غزل در دیوان قدسی:
بیا که می‌شنوم بوی جان از آن عارض
که یافتم دل خود را نشان از آن عارض
و یا این غزل که گویی نوعی تهمت و دشنام صریح به حافظ
است:

حسن و جمال تو جهان جمله گرفت طول و عرض
شمس فلک خجل شده از رخ خوب ماه ارض
حتی با واژه‌ی «حافظ» ردیف درست کرده:
ز چشم بد رخ خوب تو را خداحافظ
که کرد جمله نکویی به جای ما حافظ
به هر روی، آوردن قوافی دیگر نظیر آن چه به اشاره آمده، بسیار
است و این مشکل از آن‌جاست که واقعیت تفکر حافظ برای
این‌گونه افراد ناشناخته مانده و ظرفیت درک اندیشه او را نداشته‌اند
و تکامل کار او را در تکامل کاربرد قافیه می‌دانسته‌اند و نتیجه‌ی
ناآگاهی و تهی‌مایگی خود را به همین صور گسترش می‌داده‌اند که

متأسفانه امروز هم گروهی این شعرها را به نام حافظ چون در فلان
نسخه‌ی دیوان آمده مورد استفاده قرار می‌دهند. جمعی از نسّاح و
کاتبان محتوای شعر حافظ را در معیار معمولی نوشته‌اند و بیش‌تر
جنبه‌ی مادی کار برای‌شان مهم بوده و شاید هرگز به این دریافت
نرسیده‌اند که به چه کار حساسی دست یازیده‌اند و متوجه نبوده‌اند
سوازی ارزش ادبی، رنج‌ناهمی انسان قرن هشتم و هم‌همی قرون را
رقم می‌زنند و هر خطا، ستمی است که بر روی حافظ و جامعه‌ی
بشری بویژه فارسی‌زبانان جهان رفته است. ■

حافظ و شعر عربی

حسن امین

محمد گلندام در مقدمه‌ی دیوان حافظ، تصریح دارد که حافظ
علاوه بر «محافظت درس قرآن»، به «تجسس دواوین عرب» هم
اهتمام داشته است. بررسی دیوان حافظ نیز نشان می‌دهد که حافظ
علاوه بر تلمیحات به آیات قرآنی، از اشعار شاعران عرب نیز مکرر
اقتباس کرده است و به همین دلیل هم مفتخرأ می‌گوید که:

اگر چه عرض نظر نزد یار بی‌ادبی ست

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی‌ست
دوست ارجمند ما آقای علی هاشمی در حافظ شماره‌ی ۶۴ با
بحثی مستوفی ثابت کرده بود که شعر «الا یا ایها الساقی ادر کأساً
و ناولها» از یزید بن معاویه نیست. اما این که دیوان حافظ با این
شعر عربی شده است، برای فارسی‌زبانان یک معماست.

تحقیقات پژوهشگران ایرانی، اثبات می‌کند که حافظ نه تنها
خود اشعار، ملمع سروده یعنی بخشی از اشعار فارسی‌اش را با ابیات
یا مصرع‌های عربی آمیخته است بلکه مکرر از اشعار شاعران عرب
(امثال متنبی، ابونواس، ابن معتر، ابوالعلاء معری، ابن فارض،
بختری، تمیم بن محض، ابن طباطبا) هم متأثر شده است.
علی‌العجاله سه منبع زیر برای بررسی شواهد این تأثر نقل می‌شود:

۱- زرین کوب، عبدالحسین، از کوچه‌ی رندان، امیرکبیر،
۱۳۶۹، صص ۳۵-۳۶

۲- حسینی، سید محمد، «حافظ و ادب عربی»، سخن اهل دل
(مجموعه مقالات بین‌المللی بزرگداشت حافظ)، تهران، شرکت
افست، ۱۳۷۱

۳- دامادی، سید محمد، مضامین مشترک در ادب فارسی و
عربی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.